

جهانی شدن و تاثیر آن بر وضعیت فقر در کشورهای در حال توسعه

دکتر صمد قائم پناه^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱۲/۲۶ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۲/۲۰

چکیده:

جهانی شدن به عنوان یکی از مهمترین مفاهیم جدید در حوزه رشته‌های علوم اجتماعی از جمله اقتصاد، علوم سیاسی، جامعه‌شناسی، ارتباطات و غیره به موضوع قابل توجه‌ای تبدیل شده است، که علیرغم فرصت‌ها و مزایای فراوان در ابعاد مختلف اقتصادی، تجاری و ارتباطی برای دولت‌ها، نگرانی‌های متعددی هم در زمینه رشد فقر، مسائل زیست محیطی و انواع بیماری‌ها ایجاد کرده است. البته باید گفت تاثیرات آن از یک دولتی به دولت دیگر متفاوت است و این امر تا حد زیادی به خود دولتها بستگی دارد که تا چه میزان خودشان را در معرض جهانی شدن قرار دهند. در خصوص پدیده رشد فقر و ارتباط آن با جهانی شدن بویژه برای کشورهای در حال توسعه دو دیدگاه تئوریک مخالف و موافق شکل گرفته است. از این رو سؤال اصلی مقاله این است که جهانی شدن چه تاثیری روی فقر به طور مشخص در دولت‌های در حال توسعه گذاشته است؟ و در این راستا نویسنده با تبعیت از دیدگاه تئوریک مخالف این فرضیه را به آزمون می‌گذارد که جهانی شدن نه تنها موجب افزایش فقر نشده بلکه تا حد زیادی منجر به کاهش فقر در کشورهای در حال توسعه شده است. که در طول تحقیق با استفاده از روش تحقیق توصیفی - تحلیلی و کمی به طور مستدل و عینی با ارائه آمار و ارقام از وضعیت فقر در کشورهای در حال توسعه به بررسی و اثبات فرضیه پرداخته شده است.

واژگان کلیدی: جهانی شدن، فقر، کشورهای در حال توسعه، اقتصادجهانی

^۱ - استادیار و عضو هیئت علمی، گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، واحد تاکستان، دانشگاه آزاد اسلامی، قزوین، ایران
Sahaempanad89@gmail.com

مقدمه:

پدیده جهانی شدن به یکی از مهمترین مباحث آکادمیک در حوزه مطالعات رشته‌های علوم اجتماعی در دو سه دهه اخیر تبدیل شده است. به طور کلی جهانی شدن پدیده‌ای است که موجب تغییر و تحولات بسیاری در زمینه‌های مختلف زیست محیطی - اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی در عرصه جهانی شده و تقریباً همه کشورها را به چالش فرا خوانده است. روند فزاینده وابستگی متقابل میان کشورهای جهان بواسطه رشد تجارت فرامرزی، نقل و انتقال بین المللی سرمایه و تحولات فناوری اطلاعات و ارتباطات تاثیر زیادی روی حاکمیت اقتصادی و سیاسی دولتها و قدرت کنترل آنها بر نقل و انتقالات مالی و فناوری گذاشته است. با بروز این پدیده دیگر کاربرد پسوند ملی در مواردی مثل سرمایه، انواع کالاها و محصولات و غیره اعتبار خود را از دست داده است. جهانی شدن علیرغم فرصت‌ها و مزایای فراوان در ابعاد مختلف اقتصادی برای دولتها، تاثیرات آن از یک دولتی به دولت دیگر متفاوت است که البته این امر تا حد زیادی به خود دولتها بستگی دارد که تا چه میزان خودشان را در معرض جهانی شدن قرار دهند. برای مثال آزادسازی تجاری و مالی در منطقه آسیای جنوب شرقی باعث شده که آنها بیشترین منفعت اقتصادی را از این روند بدست آورند.

اما به موازات تغییر و تحولات مثبت در اثر گسترش جهانی شدن، دولتها از طرف دیگر نگرانی‌های زیادی در زمینه رشد فقر، انواع بیماریها و مشکلات زیست محیطی از قبل این روند پیدا کرده‌اند. از این رو جهانی شدن، طرفداران و مخالفانی را ایجاد کرده است. مارکسیستها، طرفداران اقتصاد داخلی، حمایتگران صنایع داخلی و زیست محیط گرایان از جمله کسانی هستند که جهانی شدن را جایگزین سرمایه داری و شرکت‌های چند ملیتی می‌دانند و از مخالفان آن به شمار می‌روند و سازمان‌های بین‌المللی از جمله بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و غیره از طرفداران جهانی شدن هستند که معتقدند جهانی شدن تاثیر مثبتی روی زندگی بشر گذاشته بویژه سطح فقر در جهان را کاهش داده است. از این رو سؤال اصلی تحقیق این است که جهانی شدن چه تاثیری رو فقر به طور مشخص در دولتهای در حال توسعه گذاشته است؟ و در این راستا سئوالات فرعی از جمله جهانی شدن چیست؟ فقر چیست؟ و چه رابطه‌ای میان فقر و جهانی شدن وجود دارد قابل طرح هست که نویسنده این مقاله در بررسی سؤال اصلی

و سئوالات فرعی این فرضیه را به آزمون می‌گذارد که جهانی شدن نه تنها موجب افزایش فقر نشده بلکه تا حد زیادی منجر به کاهش فقر در کشورهای در حال توسعه شده است. که در طول تحقیق به طور مستدل و عینی با ارائه آمار و ارقام از وضعیت فقر در کشورهای در حال توسعه به بررسی و اثبات فرضیه پرداخته می‌شود.

جهانی شدن و تعاریف آن

جهانی شدن به عنوان یکی از مهمترین مفاهیم جدید در حوزه رشته‌های علوم اجتماعی از جمله اقتصاد، علوم سیاسی، جامعه‌شناسی، ارتباطات و غیره به موضوع قابل توجه‌ای تبدیل شده است. صاحب نظران این گرایشها هرکدام به اقتضای رشته تخصصی خود به ارائه تعریفی از جهانی شدن پرداخته‌اند، این امر تعاریف متعدد و متنوعی از جهانی شدن را در پی داشته و اجماع روی یک تعریف که مورد قبول همه صاحب‌نظران باشد، مشکل به نظر می‌رسد. البته از آنجا که این پدیده به حد نهائی خود نرسیده و همچنان در حال تحول است و هر روز وجه جدیدی از ابعاد گوناگون آن مشخص و نمایان می‌شود، در نتیجه ارائه یک تعریف روشن تا حدودی غیر ممکن است. در ذیل به چند نمونه از تعاریف جهانی شدن اشاره می‌شود؛

از نظر مک گرو جهانی شدن یعنی: «افزایش شمار پیوندها و ارتباطات متقابلی که فراتر از دولتها و در نتیجه فراتر از جوامع دامن می‌گسترند و نظام جدید جهانی را می‌سازد. جهانی شدن به فرایندی اطلاق می‌شود که از طریق آن حوادث، تصمیمات و فعالیت‌های یک بخش از جهان می‌تواند نتایج مهمی برای افراد و جوامع در بخش‌های بسیار دور کره زمین در بر داشته باشد». (کومسا، ۱۳۷۸: ۱۸۳)

همچنین هاروی بیان می‌کند که: «جهانی شدن به مرحله‌ای شدید از فشردگی زمان و مکان منجر شده است که دارای تاثیر گیج‌کننده و مخربی بر رویه‌های سیاسی، اقتصادی، توازن طبقات و نیز زندگی فرهنگی و اجتماعی است». (توکلی، ۱۳۸۴: ۲۱)

مارتین آلبرو جهانی شدن را به: فرایندهایی که بر اساس آن تمام مردم جهان در یک جامعه واحد و فراگیر جهانی به هم می‌پیوندند تعریف می‌کند...

امانوئل ریشتر: جهانی شدن را شکل‌گیری شبکه‌ای می‌داند که طی آن اجتماعاتی که بیش از این در کره خاک دورافتاده و منزوی بودند در وابستگی متقابل در وحدت جهانی

ادغام می‌شوند. (ویلیام، ۱۳۷۹: ۲۲) در واقع جهانی شدن پدیده‌ای است که در اثر وقوع آن در تصمیم‌گیری‌ها و فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی انسانها، نقش مرزهای جغرافیایی به حداقل کاهش می‌یابد در این رهگذر منافع تک تک مردم و کشورها بیش از پیش در منافع تمام مردم و تمام کشورهای جهانی درهم تنیده خواهد شد.

در دنیای جهانی شده واژه ملی جای خود را به واژه بین‌المللی خواهد داد. لذا در عصر حاضر که به قول الوین تافلر عصر دانائی است نه تنها کالا، خدمات و سرمایه بین‌الملل مختلف دنیا به آسانی به گردش در می‌آید، بلکه افکار و دانش بشری نیز آسانتر و بی حد و مرزتر از گذشته مبادله می‌شود. (سید نورانی، ۱۳۷۹: ۱۵۸) با ملاحظه تعاریف فوق می‌توانیم بگوئیم که وجه مشترک همه آنها این است که پدیده جهانی شدن فرایندی است که روی اقتصاد، سیاست، فرهنگ و ارتباطات جامعه جهانی تغییر و تحولات اساسی ایجاد کرده است. به عبارت دیگر جهانی شدن فرایندی است که در ابتدا محصول پیشرفت تکنولوژیکی در همه ابعاد حیات بشری بوده و موجب حذف بُعد زمان و مکان و افزایش مبادلات و واکنش‌های جهانی شده است و در مرحله دوم محصول اراده جهانی برای شکوفائی اقتصادی جهان بخصوص از طرف کشورهای در حال توسعه بوده است که از دو سه دهه گذشته رشد اقتصادی قابل توجه- ای داشته‌اند.

ادبیات یا پیشینه جهانی شدن

گرچه جهانی شدن به عنوان یک واژه جدید و تازه در ادبیات توسعه اقتصادی و اجتماعی متداول شده اما جریان فکری و فلسفی آن پیشینه نسبتاً طولانی در تاریخ تحولات فکری و فلسفی غرب دارد و حاصل آن فرایندهای تاریخی و تحولات فنی و اجتماعی در سده‌های اخیر بوده است. از منظر تاریخی رنسانس، اصلاح مذهبی، روشنگری و انقلاب صنعتی به عنوان نقطه عطف تاریخی در غرب در حیطه‌های نظام دهنده جامعه، یعنی تاریخ، سیاست و فرهنگ برای نخستین بار به گونه‌ای سیستماتیک وحدت ارزشی بوجود آوردند. اصول محوری حوزه‌های سه گانه اقتصاد، سیاست و فرهنگ بر پایه پذیرش و مشروعیت رقابت، تکثر و تنوع شکل گرفت که خود در همسوئی هنجارها و باورها در حوزه‌های ذکر شده موثر بود.

(دهشمار، ۱۳۷۷۹: ۸۴) در حوزه اقتصاد با پیدایش نظام سرمایه داری در همین دوره تاریخی این نوع نگرش سیستمیک و علمی زودتر از حوزه‌های دیگر در میان دولت‌های غربی مورد پذیرش قرار گرفت. بر این اساس موج جدید جهانی شدن بیشتر همگرایی اقتصادی کشورهای در حال توسعه با دولتهای توسعه یافته است.

به عبارت دیگر در فرایند جهانی شدن می‌توانیم سه موج را تاکنون تشخیص داد موج اول از سال ۱۸۷۰ تا ۱۹۱۴ میلادی، با توسعه کشتی بخار و پیشرفت در حمل و نقل، امکان استفاده از سرزمین برای دولتها فراهم شد که جریان کالا، سرمایه و نیروی انسانی به طرز شگرفی افزایش یافت. (Dallar, 1980) صادرات به نسبت درآمد جهانی از ده درصد در سال ۱۸۷۰ به ۱۸ درصد در جنگ جهانی اول رسید. سرمایه گذاری خارجی از ۷ درصد به ۱۸ درصد افزایش یافت و همچنین مهاجرت نیز رشد چشمگیری داشت. ۱۸ درصد جمعیت مهاجر از کشورهای کمتر توسعه یافته اروپا به امریکای شمالی و سایر قسمت‌های دنیای جدید مهاجرت کردند. جریان مهاجرت به جنوب- جنوب هم افزایش داشت برای مثال مهاجرت از مناطق پرتراکم چین و هند به مناطق کم تراکم سریلانکا، برمه، تایلند، فیلیپین و ویتنام را می‌توان ذکر کرد. در این دوره عمدتاً کشورهای قدرتمند با سیاست‌های استعماری برای تهیه مواد اولیه و خام مورد نیاز، صنایع نوپای خود، به مستعمره کردن خیلی از مناطق آسیائی و افریقائی و امریکای لاتین پرداختند و شکاف فزاینده در توسعه اقتصادی دولتهای غربی و کشورهای عقب مانده به نوعی از این مقطع زمانی شروع شد.

در نهایت وقوع جنگ جهانی اول و دوم که تاریک ترین دوره همگرایی اقتصادی و جهانی شدن از آن نام می‌برند موجب شد که در پایان جنگ جهانی دوم سهم تجارت در درآمد تقریباً به سطح سال ۱۸۷۰ میلادی کاهش یابد و سیاست‌های حمایت گرایي ۸۰ سال توسعه صنعت حمل و نقل را از بین برده بود. در طول این دوره به دلیل حاکمیت سیاست‌های اقتصادی نگاه به درون، رشد اقتصادی جهانی را کاهش داد و تعداد فقرا رو به فزونی نهاد، اما با این وجود در این دوره افزایش قابل توجهی در امید به زندگی به واسطه بهبود یافتن بهداشت عمومی حاصل شد.

بعد از پایان جنگ جهانی دوم از ۱۹۵۰ تا ۱۹۸۰ که موج دوم جهانی شدن نام گرفته، همگرایی جهانی افزایش یافت. البته در این دوره بیشتر تمرکز بر اتحاد میان کشورهای ثروتمند بود. اروپا، امریکای شمالی و ژاپن به احیاء روابط خویش از طریق آزاد سازی چند جانبه تجارت و در قالب قرار داد عمومی تعرفه و تجارت (گات) پرداختند. جریان‌های مالی در این دوره افزایش یافت و مهاجرت به امریکا افزایش یافت. در این موج دوم کشورهای در حال توسعه در حاشیه بودند. فعالیت آنها عمدتاً محدود به صادرات مواد اولیه بود و سرمایه گذاری خارجی در آنها کم بود. عمدتاً برای جبران عقب ماندگی خودشان از بانک توسعه بین‌المللی قرض گرفتند و به دلیل ناتوانی در بازپرداخت آن، بدهکاری خارجی آنها افزایش پیدا کرد البته برخی از این وضعیت ناشی از سیاست‌های غلط اقتصادی آنها بود. اقتصاد کشورهای عضو سازمان همکاری اقتصادی و توسعه با نرخ رشدی غیر قابل پیش بینی در حال خیزش بود و روند همگرایی بین آنها رو به افزایش بود کشورهای صنعتی که به طور نسبی فقیر بودند سریع ترین رشد را در داخل داشتند. اغلب کشورهای عضو روند متعادلی به سمت برابری بیشتر به کمک سیاستها و برنامه‌های رفاه اجتماعی حاکم داشتند. در برخی از کشورهای در حال توسعه رشد اقتصادی بهبود یافت. اما به اندازه‌ای نبود که از گسترش شکاف بین کشورهای فقیر و غنی جلوگیری کند. موج سوم جهانی شدن از حدود سال ۱۹۸۰ آغاز شده و این جریان از یک سو تحت تاثیر پیشرفت‌های تکنولوژیک در زمینه حمل و نقل و ارتباطات بوده و از سوی دیگر از تغییر استراتژی توسعه برخی از کشورهای در حال توسعه از استراتژی درون‌زا به استراتژی برون‌زا که منجر به بهبود سرمایه گذاری خویش و گشودن درهای باز برای تجارت و سرمایه گذاری خارجی شده است. برای اولین بار کشورهای فقیر قادر بودند تا با استفاده از نیروی کار فراوان و بالقوه خویش در تولیدات کارخانه‌ای و خدمات وارد بازار کار جهانی شوند. کالاهای تولیدی از کمتر از یک چهارم صادرات کشورهای در حال توسعه در سال ۱۹۸۰ به بیش از ۸۰ درصد در سال ۱۹۹۸ افزایش یافت و اقتصاد این کشورها از رشد قابل ملاحظه‌ای برخوردار شد. (Doller 1980)

در سالهای اولیه همگرایی اقتصادی جهانی تجارت بین‌المللی و کاهش موانع تجاری نقش اصلی را در ادغام اقتصاد جهان بازی می‌کرد در حالیکه در اقتصاد جهانی امروز همراه با آزادسازی تجارت، بیشترین مشخصه آن با آزادسازی مالی بین‌المللی شناخته می‌شود.

علل پیدایش جهانی شدن

- همانطور که گفته شد واژه جهانی شدن از نیمه دوم دهه ۱۹۸۰ مورد استعمال قرار می-گیرد و از آن به عنوان فرایند تاریخی یاد می کنند که از عوامل متعددی چون:
- ۱- عوامل تکنولوژیکی: از قبیل توسعه کامپیوترها، اینترنت و کاهش فاصله بین مردم و بین کالاها و بی اعتبار شدن بعد زمان و مکان جغرافیایی ناشی شده است. به عنوان نمونه بین سال-های ۱۹۳۰ و ۱۹۹۶ هزینه سه دقیقه مکالمه تلفنی بین شهرهای نیویورک و لندن از ۳۰۰ دلار (به قیمت سال ۱۹۹۶) به حدود ۳ دلار کاهش یافت و این رقم در حال حاضر با توجه به گسترش امکان ارتباط از طریق اینترنت به مراتب کمتر شده است. (کومسا، ۱۳۸۷: ۱۸۴) کاهش شدید هزینه های ارتباطی و حمل و نقل به نوبه خود ادغام بیشتر بین بازارها، مصرف کنندگان، تولیدکنندگان و فروشندگان میسر ساخت.
 - ۲- عوامل سیاسی: یعنی فروپاشی بلوک کشورهای کمونیست شرق که موجب پایان یافتن اقتصاد دستوری به عنوان یکی از دو سیستم تولید و تخصیص منابع شد. (santarelli:2003) فروپاشی اتحاد شوروی سابق و پایان جنگ سرد موجب گسترش بازار جهانی و تعمیق روابط اقتصادی در جهان شد و تقریباً تمامی کشورهای جهان در بازار جهانی ادغام و به بخشی از آن تبدیل شده اند حتی کشور کوبا که حزب کمونیست دو آتشه بر آن حکومت می کند تا حدودی اجازه داده که سرمایه گذاری خارجی نقش مهمی در اقتصادش بازی کند. در نتیجه دیگر جهان امروز به دو اردوگاه سیاسی به گونه ای که در جنگ سرد تقسیم شده بود و امریکا و اتحاد شوروی برای نفوذ ایدئولوژیک در آن با هم به رقابت می پرداختند، تقسیم نشده است. امروزه دیگر رقابت در بین دولتها برای سلطه ایدئولوژیک نیست بلکه رقابت بر سر بازارها و منابع کمیاب است. در اقتصاد جهانی امروز آنچه اهمیت دارد مسائل ژئواکونومیک است نه ژئوپولیتیک. (کومسا، ۱۳۸۷: ۱۸۵).
 - ۳- عوامل اقتصادی: که تا حدودی می توان آن را پیامد نکات فوق دانست که منجر شده جهان به کلی سیاست های اقتصاد بازار آزاد و رفتارهای فردی را بپذیرد، البته خود عامل اقتصاد دارای جوانب متعددی است که شامل مواردی از قبیل:

الف- آزادسازی روز افزون کشورها در تجارت بین‌المللی، این جنبه به دو دلیل دارای اهمیت زیادی در دوره جهانی شدن است: یکی اینکه؛ به عنوان یک عامل اصلی در رشد اقتصادی کشورهای در حال توسعه پذیرفته شده و کشورهای زیادی از جمله چین که نسبت تجارت آن به درآمد ملی دو برابر شده است و در دیگر کشورها مثل مکزیک، بنگلادش، تایلند، هند چنین افزایشی دیده شده است. دوم اینکه؛ در سالهای گذشته تجارت بین‌المللی روز به روز افزایش داشته است به طوری که تنها در فاصله سالهای ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۵ تجارت جهانی حدود ۴ برابر رشد کرده است.

ب- جنبه دیگر نقش سرمایه گذاری خارجی، که سهم مهمی در توسعه جهانی شدن داشته است چون هم باعث ورود سرمایه و فناوری می‌شود و هم اشتغال‌زا است و در افزایش عملکرد دولت در تجارت بین‌المللی نقش موثری دارد. سرمایه خارجی برای کشورهای کمتر توسعه یافته از اهمیت بیشتری برخوردار است. چون امکان دسترسی آنها به منابع مالی کمتر است، البته دسترسی به آن مستلزم ایجاد تغییرات در قوانین داخلی کشورهای در حال توسعه در حوزه‌های مالیاتی، گمرک و حقوق کار و سیاست‌های ارزی و پولی است. حجم جریان‌های مالی جهانی در مقایسه با حجم تجارت جهانی به سرعت رشد کرده و به یک عامل مهم و نیروی پیش برنده در جریان یکپارچگی جهانی تبدیل شده است به گفته دراکر «حرکت سرمایه به جای تجارت کالا و خدمات به صورت موتور محرکه اقتصاد جهانی در آمده است. سرمایه جهانی با تسهیلاتی که سیاست‌های مقررات زدائی و آزادسازی کشورهای غربی برای آن ایجاد کرده است هم از لحاظ تحرک و هم از لحاظ حجم گردش سالانه افزایش یافته است. بر همین اساس در سال ۱۹۹۵ روزانه ۱۲۰۰ میلیارد دلار ارز معامله می‌شد این میزان تقریباً حدود ۵۰ برابر ارزش تجارت جهانی خارجی کالا و خدمات است در اوایل دهه ۱۹۷۰ و پیش از آزاد سازی بازارهای سرمایه جهانی ارزش معاملات ارزی تنها ۶ برابر ارزش تجارت واقعی بود. (همان: ۱۵۹) با ظهور ارز اروپایی و رشد شتابان سرمایه خصوصی برداشت سنتی از سرمایه که مختص یک کشور خاص بود معنی و مفهوم خود را عوض کرد.

به عبارت دیگر سرمایه آن چنان بین‌المللی شد که رنگ و بوی ملی خود را از دست داد و کنترل و قاعده مند کردن جریان مالی در بین کشورها دشوار شد. در این مورد شرکت‌های

چند ملیتی نقش بسزائی داشته‌اند. این شرکتها به منظور کاهش هزینه تولید و به حداکثر رساندن سود و نیز برای برخورداری از مزیت رقابتی در مقابل دیگران در جهت فتح بازارها به سوی مرزهای ملی می‌روند و در سایر کشورها سرمایه گذاری می‌کنند و در نتیجه سرمایه گذاری خارجی در سالهای اخیر رشد داشته است.

ج- کاهش نقش دولت در اقتصاد، با پذیرش مشروعیت بازار، برای مثال اصلاحات بازار کار و به رسمیت شناختن رقابت مستقل، خصوصی سازی نه فقط از طریق فروش شرکت‌های متعلق به خود بلکه همچنین از طریق کاهش نقش دولت در اموری از جمله بهداشت و آموزش، سیاست‌های مالی و پولی، کاهش همزمان مالیاتها و مخارج عمومی، کمک به کاهش بدهکاری و فعالیت اقتصادی سریع تر، انتقال سیاست اقتصادی به بخش‌های فراملی و بین-المللی انجام شده است. البته بخش قابل توجهی از ناتوانی‌ها و کمبود ظرفیت سیاستگذاری-های دولتها از آزادسازی بازارها و پیشرفت‌های فنی ناشی شده که به عنوان مثال جریان آزاد سرمایه، حساب‌های کلان پولی و قدرت غیر قابل کنترل بازیگران و واسطه‌های بزرگ، کنترل قیمت، میزان ارز و جریان‌های پولی را در خارج با مشکل مواجه ساخته است. شرکت‌های چند ملیتی و نهادهای مالی بین‌المللی که حتی منابع مالی بیشتری نسبت به دولتها دارند از کنترل بیشتری بر امور برخوردار هستند. (ساعی، ۱۳۸۵: ۱۱)

پیامدهای جهانی شدن برای کشورهای در توسعه

جهانی شدن اقتصاد پیامدهای متفاوتی برای کشورهای مختلف به دنبال خواهد داشت که در این میان ابتدا به طور کلی به عمده ترین این پیامدها بر روی همه کشورها اشاره می‌شود؛ توسعه بازارها در ماورای مرزهای ملی- تخصصی شدن فعالیت‌های تولید در کشورها - انتقال تکنولوژی در ماورای مرزهای ملی- افزایش کارایی شرکت‌های داخلی با ایجاد فضای رقابتی- تضعیف سیاست‌های توسعه درون‌گرا - افزایش نقش شرکت‌های خارجی در زمینه اشتغال، سرمایه گذاری و صادرات در مقایسه با شرکت‌های داخلی، به طور مثال در امریکا در فاصله سالهای ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۶ اشتغال نیروی کار در شرکت‌های خارجی سالانه ۱/۴ درصد رشد داشته است در صورتی که این رقم برای شرکت‌های داخلی ۰/۸ درصد بوده است. (بهکیش، ۱۳۸۱: ۲۷) و نهایتاً کم رنگ شدن نقش دولتها در دخالت مستقیم در فعالیت‌های اقتصادی خواهد شد،

به عنوان نمونه در سطح کلان اقتصادی دخالت دولت بر جابجایی سرمایه و بر تعیین نرخ‌های بهره و ارز و قیمت‌ها کاهش می‌یابد و در سطح اقتصاد خرد، جهانی شدن به قانونمند شدن فعالیت‌های تولیدی بر مبنای نظام بازار آزاد می‌شود و اعمال سیاست‌های حمایتی از فرایند تولید را محدود می‌سازد و همچنین میزان حمایت مستقیم از اقشار آسیب پذیر جامعه را نیز کاهش می‌دهد زیرا یارانه‌ها کاهش می‌یابد ولی در مقابل به دلیل رشد بالاتر اقتصادی، اشتغال و رفاه افزایش می‌یابد.

قبل از اینکه به طور اخص به پیامدهای جهانی شدن بر کشورهای در حال توسعه پرداخته شود، لازم است به موضوع مهم نوع نگرش کشورهای در حال توسعه برای ورود به اقتصاد جهانی اشاره شود. انگیزه کشورهای در حال توسعه برای ورود به اقتصاد جهانی برای بهره مندی از فواید و مزایای آن را می‌توان در چند نکته بیان کرد:

۱- دسترسی به بازارهای گسترده

۲- دسترسی به تکنولوژی سطح بالا

۳- دسترسی به سرمایه

۴- دستیابی به ساختارهای جدید اقتصادی

۵- ایجاد خط مشی‌های اقتصادی منطقی

جهانی شدن هزینه سیاست‌ها و خط مشی‌های غلط و نادرست اقتصادی دولت‌ها را افزایش داده و با توجه به گردش بیشتر سرمایه نسبت به گذشته، دولت‌هایی که به پیروی از سیاست‌های ضد بازار اصرار می‌کنند، خودشان را خارج از رقابت جهانی برای جذب سرمایه خواهند یافت، در نتیجه دولت‌ها انگیزه بیشتری خواهند داشت که سیاست‌های جذب سرمایه گذاری خارجی و رشد داخلی با جهت گیری بازار را دنبال کنند.

با این وضعیت، در زمینه پیامدهای جهانی شدن برای کشورهای در حال توسعه دیدگاه‌های متفاوتی مطرح شده است، به طور کلی این دیدگاه‌ها را در دو دسته می‌توان بیان کرد؛ یک دیدگاه معتقد است که جهانی شدن بر رفاه و رشد اقتصادی کشورهای در حال توسعه تاثیر می‌گذارد برای اینکه همگرایی اقتصادی هرچه بیشتر، موجب جریان تقویت کالا و خدمات و نیز عوامل تولید می‌گردد که منجر به رشد اقتصادی و رفاه همگانی خواهد شد. با توجه به اینکه

جهانی شدن به تقسیم کار بین‌المللی منجر می‌شود، کشورهای در حال توسعه با دارا بودن نیروی کار فراوان، امکان خواهند داشت تا در تولید کالاهای نیرو بر تخصص پیدا کنند (کومسا، ۱۳۷۸: ۱۸۵) بر اساس این دیدگاه، کشورهای در حال توسعه باید نتایج و پیامدهای جهانی شدن را در سطوح اقتصادی، تکنولوژیک و فنی بپذیرند تا از زمانه و قافله پیشرفت عقب نمانند. آنها موفقیت جهانی شدن را از راه سطح رشد و درآمد سرانه در آلمان غربی و شرقی سابق و کره شمالی و جنوبی یا چین و تایوان مقایسه می‌کنند. همچنین این دیدگاه معتقد است که هر چقدر کشورهای در حال توسعه در معرض جهانی شدن قرار بگیرند و آزاد سازی‌های تجاری و جریان‌های مالی بین‌المللی را همراه با سیاست‌های تکمیلی داخلی فراهم کنند از فواید و مزایای جهانی شدن بیشتر می‌توانند منتفع شوند و برعکس کشورهایی که کمتر در معرض جهانی شدن و ابزارهای آن قرار بگیرند علی‌القاعده به زیان آنها خواهد بود، این دیدگاه از طرف کشورهای توسعه یافته و سازمان‌های بین‌المللی از جمله بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول مورد حمایت و پشتیبانی قرار گرفته است. (ساعی، ۱۳۸۳: ۱۳۵)

اما دیدگاه دوم کسانی هستند که از آنها به عنوان مخالفان جهانی شدن یاد می‌شود. این دیدگاه معتقد است که جهانی شدن به نفع کشورهایی که دارای اقتصاد قوی هستند، می‌باشد. از این رو کشورهایی که دارای اقتصاد ضعیف بوده به حاشیه رانده خواهد شد. از آنجا که جهانی شدن موجب افزایش اهمیت صنایع خدماتی و نیروهای کار متخصص می‌گردد، از اهمیت کالاهای اولیه و نیروهای کار غیر متخصص خواهد کاست. انقلاب در بیوتکنولوژی، میکرو الکترونیک و نظایر آنها اهمیت مواد خام را از بین برده است، همچنین در صنایع جدید از مواد خام کمتری استفاده می‌کنند و مواد خام دیگر در معادله رقابت اهمیتی نخواهد داشت. در اقتصادهای مدرن، تکنولوژی، دانش و مهارت به عنوان تنها منابع مزیت رقابتی بشمار می‌آید. در چنین حالتی که اکثر کشورهای در حال توسعه که از صادرکنندگان اصلی مواد اولیه و نیروی کار غیر متخصص هستند اوضاع نامساعدی خواهند داشت.

همچنین جهانی شدن کشورهای در حال توسعه را مجبور می‌کند که بر اساس مقررات بازار جهانی عمل کنند، از این رو موجب بی‌اعتباری سیاست‌های توسعه ملی خواهد شد. یکی دیگر از نگرانی‌های مخالفین جهانی شدن افزایش نابرابری و فقر جهانی در دوره جهانی شدن

است. البته افزایش فقر محدود به کشورهای در حال توسعه نیست بلکه حتی در درون خود کشورهای توسعه یافته در برخی مناطق فقر و نابرابری افزایش داشته است. البته تفاوت‌های زیادی بین این دو است زیرا فقر در کشورهای در حال توسعه شدیدتر از کشورهای توسعه یافته است، هرچند آمار و شواهدی وجود دارد که چنین ادعایی را رد می‌کند برای اینکه در برخی از کشورهای در حال توسعه که بر روند جهانی شدن پیوسته‌اند، فقر به طور چشمگیر کاهش یافته است، از این رو برخی از تحلیل‌گران اقتصادی نشان داده‌اند که بین کاهش فقر و جهانی شدن در کشورهای در حال توسعه یک رابطه پیوستگی وجود دارد. (Daller and sengupta:2003) قبل از اینکه به تحلیل و توضیح این رابطه و تاثیر و تاثیر آن نسبت به یکدیگر پرداخته شود، مفهوم فقر و تعاریف پیرامون آن مورد بحث قرار می‌گیرد.

مفهوم فقر و انواع آن

برخی از نویسندگان از فقر تعریف وسیعی ارائه کرده‌اند از جمله می‌یو و رابی فقر را در «فقدان نسبی درآمد، دارایی، خدمات پایه، منزلت، امکانات آموزشی و تحرک اجتماعی و نیز عدم حضور و مشارکت در تصمیم‌گیری‌ها به اشکال گوناگون می‌بینند». (هاگان، ۱۳۸۴: ۳۲۴) اما رایج‌ترین تعریف فقر، تعریف اقتصادی آن است که در گزارش‌ها و اسناد بین‌المللی مورد تاکید قرار گرفته است که آن را ناتوانی در برآورده ساختن حداقل نیازهای انسان تعریف نموده‌اند. اما این تعریف ابهام دارد و به دنبال آن این سئوالها پیش می‌آید که حداقل نیازهای یک انسان چیست؟ و شامل چه مواردی می‌شود؟ آیا منظور از حداقل نیاز؛ غذا، مسکن و سرپناه است، یا اینکه نیازهای اجتماعی و فرهنگی فرد را نیز در بر می‌گیرد؟ به همین دلیل برای روشن شدن بحث باید به مفهوم فقر مطلق و فقر نسبی اشاره شود. در تعریف فقر مطلق گفته می‌شود که هر فرد حداقل نیازهای پایه‌ای برای معیشت که تامین آنها وی را دچار مشکل می‌کند. به عبارت دیگر فقر، محرومیت عمیق از مواهب مادی است که راه توسعه متعارف فرد را تا آن درجه سد می‌کند که یکپارچگی شخص را بهم می‌ریزد.

فقیر بودن از این نقطه نظر به معنای ناتوانی در تامین نیازهای بیولوژیکی خود و خانواده از طریق منابع یا فعالیت خویش است. کسی که از فقر مطلق رنج می‌برد قادر به تأمین هزینه‌های اساسی زندگی نیست. (Harrison:2002) اما اگر وضعیت فقر نسبت به شرایط

زندگی و کار سایر اعضای همان جامعه و در همان زمان سنجیده شود، فقر به معنای نسبی است. بنابراین فقر نسبی دو عنصر زمانی و مکانی دارد. عنصر مکانی به این معنا که وضعیت فرد نسبت به استانداردهای زندگی در همان جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند سنجیده شود و عنصر زمانی به این معنا که وضعیت فرد نسبت به استانداردهای همان زندگی بررسی شود. با این حال شاخص فقر نسبی از یک کشوری به یک کشور دیگری متفاوت است. مثلاً در آمریکا شاخص فقر در سال ۲۰۰۴ نزدیک به سی دلار در روز است و در کشورهایی با درآمد متوسط مثل کلمبیا خط فقر رسمی نزدیک به سه دلار در روز است. (سازمان ملل، ۲۰۰۴) اما اکثر کشورهای کمتر توسعه یافته میزان خط فقری که از طرف بانک جهانی محاسبه شده پذیرفته‌اند: خط یک دلار و دو دلار در روز خط فقری است که در گزارش‌ها و اسناد سازمان ملل و موسسات تابعه بکار رفته است.

بر اساس این معیار باید به دومفهوم فقر شدید و فقر غیرشدید اشاره شود: فقر شدید را به عنوان فقری که فرد را می‌کشد، می‌توان تعریف کرد یعنی محروم بودن افراد از دسترسی به امکاناتی که برای زنده ماندن در مقابل گرسنگی، بیماری و حوادث طبیعی ضروری است. معیار اصلی فقر شدید درآمد کمتر از یک دلار در روز است که در گزارش‌ها و اسناد سازمان ملل به عنوان معیار فقر شدید نام برده شده است. در گزارش «جهانی امن تر: مسئولیت مشترک ما» سازمان ملل اشاره شده که میزان افرادی که کمتر از یک دلار در روز زندگی می‌کنند در برخی مناطق افزایش یافته است. (همان) کوفی عنان دبیرکل پیشین سازمان ملل در گزارش خود با عنوان «آزادی بیشتر» در سال ۲۰۰۵ معیار تعیین خط فقر شدید را درآمد کمتر از یک دلار در روز معرفی می‌کند و از این نوع فقر به عنوان «فقری که می‌کشد» نام می‌برد. در کنار معیار درآمد روزانه کمتر از یک دلار، معیارهای دیگری نیز برای فقر شدید مطرح هستند مثل گرسنگی، عدم دستیابی به آب آشامیدنی، عدم مصونیت در مقابل بیماری‌های کشنده و خطرات زیست محیطی هستند، اما چون این معیارها نسبت به معیار سطح درآمد به سختی قابل سنجش و اندازه‌گیری هستند، از این رو در این تحقیق از معیار سطح درآمد استفاده شده است.

همیشه درجه فقر مثل فقر شدید کشنده و وحشتناک نیست و وضعیت جوامع درگیر در

فقر غیرشدید کمی مناسب‌تر هست. معیاری که برای فقر غیر شدید ارائه شده معیار درآمد کمتر از دو دلار در روز است، البته در کنار این معیار به معیارهای دیگری از جمله عدم دسترسی به امکانات تحصیل و عدم وجود شبکه‌های بهداشتی به عنوان معیارهای فقر غیرشدید اشاره می‌شود. هنوز بیش از یک میلیارد از جمعیت جهان در فقر شدید و نیمی از جمعیت جهان در فقر غیر شدید یا کمتر از دو دلار در روز زندگی می‌کنند.

رویکردهای مطرح به علل فقر در کشورهای در حال توسعه

نظریات موجود درباره علت فقر در کشورهای کمتر توسعه یافته یا در حال توسعه را می‌توان در سه دسته به طور خلاصه دسته بندی کرد:

اول؛ نظریه مارکسیستها و جنبش‌های ضد جهانی شدن که بیشتر در سطح بین‌المللی مطرح هستند. در دیدگاه آنها، فقر محصول سیستم بین‌المللی است، البته این دیدگاه در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ در قالب تئوری‌های وابستگی و نئووابستگی به تحلیل فقر و عقب ماندگی‌های کشورهای جهان سوم می‌پرداخت که با رشد اقتصادی سریع کشورهای آسیایی جنوب شرقی (مثل کره جنوبی، تایوان، تایلند و مالزی) در همان ابتدای دهه ۱۹۷۰ از زرق و برق افتادند. با بحران مالی آسیا در سال ۱۹۹۷ و بحران‌های دوره‌ای دیگر در قسمت‌های دیگر جهان، جنبش‌های ضد جهانی فرصت یافتند که با این حوادث جدید شاخص‌های این دیدگاه را دوباره زنده کنند. مارکسیستها جهانی شدن را ملامت می‌کنند به علت ایجاد هزاران زبان‌های اجتماعی در جهان در حال توسعه از قبیل به اصطلاح مسابقه بیهوده^۱ در استانداردهای کار و زیست محیطی، تلاش کشورهای فقیر برای سرمایه و بی‌ثباتی‌های ناشی از جریان‌های سریع مالی در داخل و بیرون کشورها و یا آنچه را که جوب لی^۲ به شرایط بدهکاری خارجی کشورهای فقیر اشاره دارد، منجر می‌شود، که آنها هر آنچه را که بدست می‌آورند به خود کشورهای طلبکار برگردانند. (Busbysubmission, 2002)

همچنین عملگرایان اشاره می‌کنند که کاهش سیستماتیک شرایط تجارت محصولات اولیه به کاهش استانداردهای زندگی در بسیاری از کشورهای فقیر منجر شده است، بازارهای قهوه

¹ - race to bottom

² - Jubblee

فقط یک نمونه از این واقعیت است. از نظر آنها بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی به عنوان کارگزاران این جهان جدید، اراده شان را بر روی کشورهای فقیر تحمیل می کنند که تا حد زیادی بتوانند منابع ثروت خود را حفظ کنند.

دوم؛ نظریه نهادگرایان است، این دیدگاه از طرف خیلی از اقتصاد دانان حرفه‌ای مطرح شده و از سوی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول به رسمیت شناخته شده است. در این دیدگاه مشکل اصلی فقر از داخل خود کشورها ناشی شده است. از نظر آنها کشورهایی که سیاست اقتصادی درست و سالم اجرا می کنند و یا مثل کشورهای آسیای جنوب شرقی اقتصاد-شان را آزاد می کنند، در مقایسه با کشورهایی که چنین نمی کنند، بهتر می توانند از مزایای جهانی شدن استفاده کنند. دولت‌ها برای موفقیت شان باید سیاست‌های درست از جمله بانک مرکزی مستقل، سیاست‌های پولی و مالی قوی، کاهش مخارج دولتی، قطع مداخله وسیع بروکراسی در اقتصاد و جهت گیری به سمت صادرات اتخاذ کنند یعنی الگوی توسعه نظام برتون وودز که در توافق واشنگتن دوباره مورد تاکید قرار گرفت، اتخاذ کنند. (ساعی، ۱۳۸۴: ۱۴۰)

اما این الگو در عمل با مشکلات و موانع زیادی مواجه شد، برای اینکه طرحان این الگو واقعیت‌های شرایط سیاسی داخلی کشورها را نادیده گرفته بودند یا اصلا نسبت به آن ناخود آگاه بودند. به همین دلیل برخی عدم موفقیت آن را ناشی از خود سیاست‌های تعدیل اقتصادی دانستند. برخی دیگر دلایل عمیق تری داشتند از جمله فقدان مکانیسم‌های حل و فصل منازعات و حکومت‌های خوب که سیاست‌های معقولانه‌ای تصویب کنند، نهاد‌های بین-المللی برای حل این مشکلات تا حد زیادی تلاش هایشان را متمرکز کردند روی حوزه‌های ضد فساد و دیگر اقدامات تا ظرفیت‌های بروکراسی‌های حکومتی و نهاد‌های خوب، دموکراسی، حکومت قانون و جامعه مدنی قوی که اخیرا به عنوان عوامل ضروری موفقیت دولت‌ها مطرح شده‌اند، بهبود دهند و همچنین بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول سعی داشتند که با متصل کردن سیاست‌های تعدیل به مخارج سخت روی مراقبت بهداشتی، آموزشی و خدمات اجتماعی برخی از انتقادات چپ را کمرنگ کنند. از این رو ما به یک عصر جدید از تعدیل با چهره انسانی وارد شده‌ایم. نظریه سومی که اخیرا مطرح شده مبتنی بر موانع فرهنگی توسعه است. این دیدگاه اخیرا با تاکید بر نوشته‌های ماکس وبر در اخلاق پروتستان‌یسم انعکاس یافته

است. بسیاری سعی دارند موفقیت‌های منطقه آسیای جنوب شرقی را به ارزش‌های کنفوسیوسم و روی کار سخت و همبستگی‌های خویشاوندی نسبت دهند که بحران مالی آسیا و بحران طولانی ده ساله ژاپن این دیدگاه را تضعیف کرد. البته هنوز آن به عنوان یک استدلال نیرومند در توضیح مشکلات خاورمیانه و جنوب صحرای افریقا بکار می‌رود و از طرف دانشمندانی مثل ساموئل هانتینگتون بیان شده که برخی از مشکلات کشورهای فقیر عمیقا ریشه در نهادها و حکومت‌هاست، برخی کشورها از لحاظ فرهنگی در دوران قرون وسطی هستند که برای مدرنیته سخت و نامناسب است.

در خاورمیانه تعدادی از کشورها در پشت نهضت‌های اسلامی هزار ساله پناه گرفته‌اند که نقش بسیار پائینی را برای زنان قائل هستند و دیدگاه‌های را پرورش می‌دهند که در مواجهه با جهان جدید که به لحاظ تکنولوژیکی مصنوعی و تا حدی سکولار هست، نگاه خصمانه‌ای دارند. تغییرات دموکراتیک در راستای ارزیابی مجدد و عمیق تر از سیستم‌های ارزشی، آموزشی و جهت گیری برای کارآفرینی برای چنین جامعه‌ای یک ضرورت است همراه با تساهل و ارج نهادن به نقش زنان اگر خواستار موفقیت هستند.

رابطه جهانی شدن و فقر در کشورهای در حال توسعه

در طول قرن گذشته رفاه جهانی بیش از پیش افزایش یافته است و تعداد جمعیتی که از وضعیت اسفناک فقر نجات پیدا کرده‌اند در طول تاریخ بشر بی سابقه بوده است بویژه در دو سه دهه پایانی قرن گذشته کاهش فقر در سطح جهانی چشمگیر بوده است. دلایل زیادی در این دستاورد جهانی نقش داشته است. سرعت و گسترش پدیده جهانی شدن نقش بسیار مهمی در ایجاد این وضعیت بازی کرده است. البته نسبت به نقش جهانی شدن و تاثیر آن بر کشورهای کمتر توسعه یافته دو دیدگاه متفاوتی قابل ذکر است که در بحث مربوط به پیامدهای جهانی شدن، در مورد آن بحث شد. همانطور که گفته شد یک دیدگاه مخالف جهانی شدن است و معتقد است که جهانی شدن تاثیر منفی روی کشورهای در حال توسعه داشته است که به تبع آن نابرابری در درآمد جهانی (طبق جدول شماره ۱) افزایش یافته است. (کوک و دیگران: ۱۷۷)

ضریب جینی^۱ بین سالهای ۱۹۶۰ و ۱۹۸۹ پیوسته در حال افزایش بوده است. همچنین این جدول طیفی از درآمدهای سرانه محاسبه شده را نشان می‌دهد که با احتساب درآمدهای ۲۰ درصد از ثروتمندترین و نیز ۲۰ درصد از فقیرترین مردم جهان به دست آمده است. این ارقام نشان می‌دهد که تفاوت بین این دو گروه از نسبت بین ۱۱/۱ به ۱ در سال ۱۹۶۰ به ۱۷/۱ به ۱ در سال ۱۹۸۹ افزایش یافته است و طبق گزارش بانک جهانی تعداد فقرا در منطقه جنوب صحرای افریقا و آسیای مرکزی افزایش یافته است.

توزیع درآمد جهانی ۸۹-۱۹۶۰ (جدول شماره ۱)

سرانه تولید ناخالص داخلی		
سال	نسبت درآمد ۲۰٪ از فقرا و اغنیا	ضریب جینی*
۱۹۶۰	۱۱/۱	٪۴۴
۱۹۷۰	۱۳/۹	٪۵۰
۱۹۸۰	۱۶	٪۵۳
۱۹۸۹	۱۷/۱	٪۵۵

دیدگاه دوم معتقد به این است که جهانی شدن تاثیر مثبتی روی کشورهای در حال توسعه داشته و همگرایی با جهانی شدن در میان کشورهای در حال توسعه در دو دهه گذشته شتاب بیشتری داشته است. البته بجز اقتصاد کشورهای آسیای شرقی، هنوز سطح و سرعت همگرایی آنها در مقایسه با کشورهای توسعه یافته بسیار عقب مانده است. حتی در خود کشورهای در حال توسعه سطح توسعه همگرایی ناهموار بوده است. جهانی شدن با تاثیر بر رشد کشورهای در حال توسعه از طریق آزادسازی تجارت و جریان‌های مالی بین‌المللی نقش بسیار مهمی در کاهش فقر در دو دهه گذشته داشته است. آخرین آمار نرخ خط فقر شدید (جمعیتی که زیر یک دلار در روز زندگی می‌کنند). طبق جدول شماره ۲ از سال ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۰ در میان کشورهای در حال توسعه ترسیم شده است. همانطور که از جدول پیداست خط

¹ - Gini

* - ضریب جینی (GINI): ضریب که بین صفر (به مفهوم درآمد مساوی برای کلیه افراد) و یک (به معنی کل درآمد برای یک نفر) تغییر می‌کند. برای اندازه گیری نابرابری درآمد مورد استفاده قرار می‌گیرد.

فقر از ۲۸/۳ درصد در سال ۱۹۹۰ به ۲۱/۶ درصد سال ۲۰۰۰ رسیده است و به تعداد از ۱/۲ میلیارد نفر به ۱/۱ میلیارد نفر در همین دوره رسیده است. نرخ خط فقر غیر شدید، کسانی که با کمتر از دو دلار در روز زندگی می‌کنند، روند مشابهی داشته است. گرچه به ظاهر کاهش فقر در کشورهای در حال توسعه در دهه گذشته روند کندی داشته است، اما با احتساب افزایش جمعیت کشورهای در حال توسعه در این دوره نتیجه قابل قبولی است.

همچنین با نگاه به جدول می‌بینیم که خط فقر در جنوب صحرای افریقا، خاورمیانه و شمال افریقا و اروپای شرقی و آسیای مرکزی رشد منفی داشته است. اما در میان کشورهای آسیای شرقی فقر در بیشترین سطح کاهش یافته است. (بانک جهانی، ۲۰۰۴-۲۰۰۳)

جدول شماره ۲

	تعداد جمعیت با درآمد زیر یک دلار در روز (به میلیون)		نرخ فقر (به درصد)	
	۱۹۹۰	۲۰۰۰ (پیش بینی)	۱۹۹۹	۲۰۰۰
آسیای شرقی	۴۷۰	۲۶۱	۲۹/۴	۱۴/۵
چین	۱۱۰	۵۷	۲۴/۱	۱۰/۶
آسیای جنوبی	۴۶۶	۴۳۲	۴۱/۵	۳۱/۹
جنوب صحرا	۲۴۱	۳۲۳	۴۷/۴	۴۹
امریکای لاتین	۴۸	۵۶	۱۱	۱۰/۸
خاورمیانه و شمال افریقا	۵	۸	۲/۱	۲/۸
اروپای شرقی و آسیای مرکزی	۶	۲۴	۱/۴	۴/۲
جمع کل	۱۲۳۷	۱۱۰۰	۲۸/۳	۲۱/۶

تفاوت این کاهش در مناطق در حال توسعه ارتباط تنگاتنگی به سطح رشد اقتصادی آنها دارد. رشد اقتصادی ناشی از جهانی شدن در همه کشورهای در حال توسعه توزیع برابر نداشته است. همانطور که در جدول شماره ۳ ملاحظه می‌شود نرخ رشد تولید سرانه واقعی آسیای شرقی در مقطع زمانی ۹۰-۱۹۸۰ معادل ۳/۶ درصد است که این رقم در جنوب صحرای افریقا معادل ۰/۹- درصد است. منطقه آسیای شرقی با بالاترین نرخ رشد اقتصادی، بیشترین کاهش فقر را تجربه کرده است، اما آسیای جنوبی با کمترین درآمد سرانه بیشترین نرخ فقر را داراست. البته شاخص درآمد سرانه یک معیار ناقص از رفاه انسانی است.

بنابراین هر نتیجه‌ای که از جهانی شدن برای بشریت بدست آمده و یا هر نوع کمکی که به کاهش هزینه فقیر منجر می‌شود بایستی با شاخص‌های مناسب در طول زمان مثل سطح تغذیه، نرخ‌های امید به زندگی و نرخ مرگ و میر محاسبه شود. بر اساس گزارش بانک جهانی در سال ۲۰۰۰، در کنار کاهش فقر (که در جدول شماره ۲ به آن اشاره شد)، استاندارد سطح زندگی بهبود یافته است، نرخ مرگ و میر در سطح جهانی از ۱۹۷۰ تا ۱۹۹۷ از ۱۰۷ به ۵۶ در هزار کاهش یافته است و امید به زندگی از ۵۵ درصد به ۶۷ درصد افزایش یافته است.

جدول شماره ۳

۱۹۸۰-۱۹۹۰	۱۹۷۰-۱۹۸۰	۱۹۷۰-۱۹۶۰	مناطق / مقطع زمانی
۲/۲	۲/۲	۴	کشورهای توسعه یافته
۱/۲	۳/۱	۳/۳	کشورهای در حال توسعه
-۰/۹	۰/۹	۶	جنوب صحرای افریقا
۶/۳	۴/۶	۳/۶	آسیای شرقی
-۳/۱	۱/۱	۱/۵	آسیای جنوبی
-۰/۵	۳/۱	۲/۵	امریکای لاتین

راهکارهای کاهش فقر

اجماع میان کشورهای در حال توسعه و توسعه یافته برای کاهش و از بین بردن فقر در اسناد و بیانیه‌هایی تدوین و به تصویب رسیده که از مهمترین آنها می‌توان به بیانیه هزاره سوم در سال ۲۰۰۰، بیانیه اجلاس دوحه در نوامبر ۲۰۰۱ و قطعنامه نهایی اجلاس سران دولتها در سپتامبر ۲۰۰۵ نام برد.

به طور کلی در همه بیانیه‌ها و اسناد بین‌المللی برای کاهش فقر به دو راهبرد ملی و بین-المللی اشاره شده است:

در مرحله اول مسئولیت توسعه و از بین بردن فقر به عهده خود دولت‌های فقیر گذاشته شده است، این اصل در اجلاس سران در سال ۲۰۰۵ مجدداً مورد تاکید قرار گرفته است. (www.un.org.ir) دولت فقیر باید محیط مساعدی برای رشد بخش خصوصی قوی و کمک

به پی‌گیری سیاست‌های اقتصادی دقیق، احداث نهادهای موثر و مسئول و سرمایه‌گذاری در بخش‌های دولتی و اجتماعی که فواید آن به تمامی مردم می‌رسد فراهم سازند، به این منظور کشورهای فقیر باید برنامه‌ای برای توسعه ملی خود تصویب و اجرا کنند. اولویت‌های اساسی در برنامه‌های ملی دولت‌های فقیر که در گزارش دبیرکل وقت به آن اشاره شده شامل:

برابری جنسیتی، سرمایه‌گذاری در زمینه مدیریت بهتر منابع محیط زیستی، توسعه روستایی از طریق افزایش درآمدها، توسعه روستایی از طریق حمایت از مشاغل و بهبود وضعیت زاغه‌ها، نظام‌های بهداشتی مناسب، گسترش آموزش و پرورش و ظرفیت‌سازی ملی در زمینه علوم، فناوری و نوآوری.

در سطح بین‌المللی، کشورهای توسعه یافته هم به نوبه خود متعهد شده‌اند که دولت‌های فقیر را در اجرای برنامه‌های ملی شان کمک کنند. تعهد این کشورها را در سه زمینه کمک، بدهی‌ها و تجارت مورد توجه قرار گرفته است. در خصوص کمک، دولت‌های توسعه یافته در اجماع مونتری متعهد شدند که میزان کمک توسعه رسمی را به میزان هفت درصد از درآمد ناخالص ملی شان را تا سال ۲۰۱۵ و میزان پنج درصد را تا ۲۰۱۰ برسانند که در نشست سران دولتها در مجمع عمومی ۲۰۰۵ دوباره مورد تاکید قرار گرفت. (همان) البته نظارت بر عملکرد دولت‌های دریافت‌کننده کمکها هم مورد بحث قرار گرفت و توافق شد که از طریق سازمان ملل متحد صورت گیرد.

در رابطه با بدهی هم کشورهای توسعه یافته در اجلاس سران ۲۰۰۵ تعهد کردند که بدهی کشورهای فقیر را ببخشند و برای دولت‌های که توان بازپرداخت بدهی‌ها را دارند، برنامه تعدیل بدهی را متناسب با وضعیت هر کشور به طور جداگانه در نظر بگیرند. در اجلاس توسعه برنامه دوحه دولتها توافق کردند که مهمترین راه حل از بین بردن فقر جهانی از طریق آزاد سازی تجارت بین‌المللی امکانپذیر است، و در آن تاکید شده که کشورهای ثروتمند بایستی تعرفه‌ها، سهمیه‌ها و سوبسیدهای کشاورزی و صنعتی خود را کاهش دهند تا کشورهای کمتر توسعه یافته بتوانند به بازارهای آنها دسترسی داشته باشند.

سازمان ملل متحد و نهادهای تابعه آن مثل بانک جهانی و IMF بنا بر وظایف و مسئولیت‌هایی که در زمینه توسعه کشورها دارند بیشترین کمک را می‌توانند در زمینه کاهش فقر داشته باشند و فعالیت سازمان ملل در زمینه توسعه بی سابقه بوده است. سازمان ملل با اجرای برنامه‌هایی که در ۱۳۵ کشور همه ساله بیش از ۲۵ میلیارد دلار کمک را به صورت ۵ میلیارد پرداخت بلا عوض و ۲۰ میلیارد دلار وام تامین می‌کند. سازمان ملل در زمینه پیشبرد توسعه و کاهش فقر ویژگی‌های منحصر به فردی دارد؛ جهانشمولی آن، بی طرفی، حضور جهانی با داشتن شبکه دفاتر در همه کشورها، اختیارات فراگیر آن و تعهد آن در برابر مردم ملل متحد، می‌تواند مکانیسم‌های موثری برای رسیدن به هدف کاهش فقر در کشورهای کمتر توسعه یافته باشد. طرفداران جهانی شدن با ذکر شواهدی از کشورهایی از جمله چین، هند، هنگ کنگ و بنگلادش و غیره معتقدند، کشورهایی که به فرایند جهانی شدن پیوسته‌اند در مقایسه با کشورهایی که در اقتصاد جهانی ادغام نشده‌اند از رشد اقتصادی بالایی برخوردار هستند و در زمینه کاهش فقر و نابرابری بهتر عمل کرده‌اند، چین از میان این کشورها بهترین نمونه می‌تواند مطرح شود.

رشد اقتصادی چین و کاهش فقر

بعد از موفقیت انقلاب کمونیستی و تشکیل جمهوری خلق چین در سال ۱۹۴۹، سیاست‌های اقتصادی بین‌المللی توده‌ای حداقل سی سال با هدف خوداتکایی بر کشور مسلط شد، در حالیکه این سیاست از همان ابتدا به معنای استقلال اقتصادی تعبیر نشد، و روحیه خوداتکایی کاملاً در سیاست تجاری بویژه با اقتصادهای بازار شکل گرفت. گرچه تجارت خارجی چین با انقلاب فرهنگی دچار تلاطم و آشفتگی شد، اما با به قدرت رسیدن رهبران جدید، اقتصاد چین از طریق سیاست رسمی به سمت تجارت خارجی تغییر کرد.

اتخاذ سیاست درهای باز به معنای پایان برنامه ریزی تجارت خارجی نبود، بلکه همچنان مکانیسم نظارت و کنترل به شکلی اعمال می‌شد. اما شروع جدی اصلاحات داخلی چین در اواخر دهه ۱۹۷۰ با تمرکز بر روی بخش کشاورزی، تاکید بر تقویت حقوق مالکیت، آزاد سازی قیمت‌ها، ایجاد بازارهای داخلی، آزادسازی تجارت خارجی و سرمایه گذاری اتفاق افتاد، بسیاری از شرکتهای توسط سرمایه گذاران خارجی تاسیس شد و از برنامه ریزی تجارت و

مکانیسم‌های نظارت معاف شدند، همچنین حجم زیادی از انواع دیگر تجارت بویژه تجارت شهر و روستا تاسیس شد. تولید ناخالص ملی چین از آغاز حرکت اصلاحی در سال ۱۹۷۸ تا ۱۹۹۴ به ۹ درصد، رشد صادرات به ۱۴ درصد و واردات به طور میانگین به ۱۳ درصد در سال رسید. رشد موفقیت آمیز چین ناسازگار بود با الگوهای متعارف راجع به اقتصادهای گذار و کشورهای در حال توسعه، برای مثال گذر از برنامه ریزی مرکزی به سوی بازار نمی‌تواند بدون پشت سر گذاشتن دوره‌های سخت و آشفتگی اقتصادی و شاید کاهش حجم تجارت بین‌المللی در اقتصادهای خیلی بزرگ میسر گردد. چین در حال حاضر بزرگترین دریافت کننده سرمایه گذاری مستقیم خارجی در جهان در حال توسعه است و در ۱۵ سال گذشته صادرات چین ده برابر افزایش یافته است. تعداد جمعیت فقیر چین بر اساس ملاک درآمد از یک سوم به یک دهم کاهش یافته و پیشرفت‌های زیادی در زمینه آموزش و بهداشت همگانی ایجاد شده است. همانطور که در جدول شماره ۴ پیداست. تعداد جمعیت فقیر چین از ۲۵۰ میلیون نفر معادل ۳۰/۷ درصد در سال ۱۹۷۸ به ۳۲ میلیون نفر یا ۳/۴ درصد از جمعیت این کشور کاهش یافته است.

روند کاهش فقر در چین طی سالهای ۱۹۷۸ تا ۲۰۰۰

سال	جمعیت فقیر (میلیون نفر)	درصد جمعیت فقیر
۱۹۷۸	۲۵۰	۳۰/۷
۱۹۸۵	۱۲۵	۱۴/۸
۱۹۹۰	۸۵	۹/۵
۱۹۹۵	۶۵	۷/۱
۲۰۰۰	۳۲	۳/۴

نتیجه گیری:

همانطور که بررسی شد طبق دیدگاه طرفداران جهانی شدن و صندوق بین‌المللی پول و لیبرال ها، جهانی شدن به عنوان یک پدیده نوظهور فرصتها و دستاوردهای مثبتی در حوزه‌های مختلف اقتصادی و تجاری، فناوری برای کشورهای جهان ایجاد کرده است. و هر دولتی که دروازه‌های ورود به این عرصه را بیشتر باز کرده باشد از فواید آن بیشتر برخوردار خواهد شد و بر خلاف تفکرات بدبینانه جهانی شدن روی پدیده‌های مثل رشد فقر نه تنها تاثیر منفی ندارد، بلکه کشور

های در حال توسعه با استفاده از فرایند جهانی شدن می‌توانند برای کاهش فقر اقدامات قابل توجهی داشته باشند. طرفداران جهانی شدن با ذکر شواهدی از کشورهایی از جمله چین، هند، هنگ کنگ و بنگلادش و غیره معتقدند، کشورهایی که به فرایند جهانی شدن پیوسته‌اند در مقایسه با کشورهایی که در اقتصاد جهانی ادغام نشده‌اند از رشد اقتصادی بالایی برخوردار هستند و در زمینه کاهش فقر و نابرابری بهتر عمل کرده‌اند. بنابراین همانطور که در متن توضیح داده شد بین ورود به فرایند جهانی شدن و کاهش فقر رابطه مستقیمی وجود دارد و هر چقدر کشورهای در حال توسعه خودشان را در معرض جهانی شدن قرار دهند به همان نسبت می‌توانند در کاهش فقر کشورشان موفقیت بیشتری بدست بیاورند.

منابع فارسی:

کتب

- بهکیش، مهدی (۱۳۸۱)، اقتصاد ایران و بستر جهانی شدن، نشرنی
- توکلی، جعفر (۱۳۸۴)، جهانی شدن و چالش فقر در کشورهای در حال توسعه، انتشارات سپهر اندیش
- ساعی، احمد (۱۳۸۳)، جهانی شدن و جنوب، نشر قومس

مقالات

- پل کوک و دیگران (بی تا)، جهانی شدن، منطقه‌ای شدن و توسعه جهان سوم، مجله راهبرد، شماره ۱۵-۱۶
- دهشیار، حسین (۱۳۷۹)، جهانی شدن، تکامل فرایند برون مرزی ارزشها و نهادهای غربی، مجله اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۵۸-۱۵۷
- سید نورانی، سید محمدرضا (۱۳۷۹)، جهانی شدن، کشورهای در حال توسعه و ایران، مجله اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۵۶-۱۵۵
- شریفی، محسن، فقر، تهدید امنیت بین‌المللی در قرن ۲۱، مجله راهبرد، شماره ۲۹
- کومسا، اسفا (بی تا)، جهانی شدن و منطقه گرایی و تاثیر آن بر کشورهای در حال توسعه، ترجمه اسماعیل مردانی، مجله اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۴۸-۱۴۷
- ویلیام، مارک (۱۳۷۹)، باز اندیشی در مفهوم حاکمیت: تاثیر جهانی شدن بر حاکمیت دولت، ترجمه اسماعیل مردانی، مجله اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۵۶-۱۵۵

خبرگزاری

- قطعنامه پایانی اجلاس سران دولتها در مجمع عمومی سازمان ملل در سپتامبر ۲۰۰۵، قابل دسترسی در <https://un.org.ir>

منابع انگلیسی

- Busby submission, Tosh, "How does globalization contribute to the wealth or poverty of nations?" www.georgetown.edu

- Doller, David,(1980),**Globalization, povertiy,and Inqality since** ,www.world bank.org
- Doller David and Ranga sengupta," poverty and Inequality in the new world: Moving forward or backward?" www. Networkideas.org.
- Harrison,Ann,"Globalizatin and poverty?" www.berkeley.edu
- Sabtarelli,Enrico,Does Globalization Reduce poverty?www.dse.unibo.it/wp